




The University of Tehran Press

The Impact of Human Rights Standards on the Judicial Process With Emphasis on the legal Systems of the United Kingdom, Australia and Iran

Hasan Haghghi¹ | Manuchehr Tavassoli Naini^{2✉} | Seyed Mohammadsadegh Ahmadi³

1. Department of Law, Isfahan (Khorasgan) Branch, Islamic Azad University, Isfahan, Iran. Email: Haghghi.h1330@yahoo.com
2. Corresponding Author; Associate Professor, Department of law, University of Isfahan, Isfahan, Iran. Email: Tavassoli@ise.ui.ac.ir
3. Assistant Prof., Department of Law, Isfahan (Khorasgan) Branch, Islamic Azad University, Isfahan, Iran. Email: ahmadi.sadegh@yahoo.com

Article Info	Abstract
Article Type: Research Article	<p>Human rights is a superior and valuable system and an evolved and modern form of natural rights, which consists of four fundamental principles: "the principle of human dignity and dignity", "the principle of freedom", "the principle of equality" and "the principle of fraternity" and other principles and rights proposed in the human rights instruments are under the mentioned principles. On the other hand, administrative law, which is a sub-branch of public law and defined in the constitution of every political system, and compared to other legal trends, is nascent and new, deals with regulating the relations between the administrative apparatus and government organizations with individuals and citizens. Recent developments regarding the duties and performance of governments in the social arena and their use of public privileges in order to "advance public order and social services" have caused violations of human rights standards in the field of administrative law system. The important point is the impact of human rights standards on the decisions of administrative courts and the effectiveness of administrative proceedings from human rights standards. In this research, according to the examination of the administrative laws of Iran, England and Australia, it has been tried to take advantage of the judicial procedure that has led to the development and implementation of the principles and rules of human rights. The research method in this paper is based on library studies and analyzes information in a descriptive-analytical way.</p>
Pages: 309-329	
Received: 2020/12/05	
Received in revised form: 2021/02/02	
Accepted: 2021/05/24	
Published online: 2024/03/20	
Keywords: <i>Australia, England, Iran, administrative law, human rights, administrative courts.</i>	
How To Cite	Haghghi, Hasan; Tavassoli Nayeeni, Manuchehr; Ahmadi, Seyed Mohammadsadegh (2024). The Impact of Human Rights Standards on the Judicial Process With Emphasis on the legal Systems of the United Kingdom, Australia and Iran. <i>Public Law Studies Quarterly</i> , 54 (1), 309-329. DOI: https://doi.com/10.22059/jpls.q.2021.312724.2612
DOI	10.22059/jpls.q.2021.312724.2612
Publisher	University of Tehran Press. 



انتشارات دانشگاه تهران

فصلنامه مطالعات حقوق عمومی

شاپا الکترونیکی: ۸۱۳۹-۲۴۲۳

دوره ۵۴، شماره ۱

بهار ۱۴۰۳

Homepage: <http://jplsq.ut.ac.ir>

تأثیر موازین حقوق بشر بر فرایند رسیدگی قضایی با تأکید بر نظام حقوقی انگلستان و استرالیا

حسن حقیقی^۱ | منوچهر توسلی نائینی^۲ | سید محمدصادق احمدی^۳

۱. دانشجوی رشته حقوق عمومی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد اصفهان (خوراسگان)، اصفهان، ایران. رایانامه: Haghighi.h1330@yahoo.com

۲. نویسنده مسئول؛ دانشیار گروه حقوق، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران. رایانامه: Tavassoli@ise.ui.ac.ir

۳. دانشیار گروه حقوق، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد اصفهان (خوراسگان)، اصفهان، ایران. رایانامه: ahmadi.sadegh@yahoo.com

اطلاعات مقاله	چکیده
<p>نوع مقاله: پژوهشی</p> <p>صفحات: ۳۰۹-۳۲۹</p> <p>تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۹/۱۵</p> <p>تاریخ بازنگری: ۱۳۹۹/۱۱/۱۴</p> <p>تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۳/۰۳</p> <p>تاریخ انتشار برخط: ۱۴۰۳/۰۱/۰۱</p> <p>کلیدواژه‌ها: استرالیا، انگلیس، ایران، حقوق اداری، حقوق بشر، محاکم اداری.</p>	<p>حقوق بشر، نظام برتر و ارزشمند و شکل تکامل یافته و مدرن حقوق طبیعی است که از چهار اصل بنیادین «اصل حیثیت و منزلت انسانی»، «اصل آزادی»، «اصل برابری» و «اصل برادری» تشکیل شده و دیگر اصول و حقوق مطرح شده در اسناد حقوق بشری زیرمجموعه اصول مزبورند. از سوی دیگر حقوق اداری که زیرشاخه حقوق عمومی و تعریف شده در قانون اساسی هر نظام سیاسی است و در مقایسه با سایر گرایش‌های حقوق، گرایش نوپا و جدیدی است که به تنظیم روابط دستگاه اداری و سازمان‌های دولتی با افراد و شهروندان می‌پردازد. تحولات اخیر در خصوص وظایف و عملکرد دولت‌ها در عرصه اجتماعی و استفاده آنها از امتیازات عمومی به منظور «پیشبرد نظم عمومی و خدمات اجتماعی» سبب نقض موازین حقوق بشری در حوزه نظام حقوق اداری شده است. نکته مهم میزان تأثیر موازین حقوق بشری بر آرای دادگاه‌های اداری و تأثیرپذیری دادرسی اداری از موازین حقوق بشری است. در این پژوهش با توجه به بررسی حقوق اداری کشورهای ایران، انگلستان و استرالیا، سعی شده از رویه قضایی که موجب توسعه و اجرایی شدن اصول و قواعد حقوق بشری شده، بهره‌گیری شود. روش تحقیق بر اساس مطالعات کتابخانه‌ای و روش تجزیه و تحلیل اطلاعات بر محور توصیفی-تحلیلی بوده که انجام آن را میسر کرده است.</p>
استناد	حقیقی، حسن؛ توسلی نائینی، منوچهر؛ احمدی، سیدمحمدصادق (۱۴۰۳). تأثیر موازین حقوق بشر بر فرایند رسیدگی قضایی با تأکید بر نظام حقوقی انگلستان و استرالیا. <i>مطالعات حقوق عمومی</i> ، ۵۴ (۱)، ۳۰۹-۳۲۹.
DOI	DOI: https://doi.com/10.22059/jplsq.2021.312724.2612
ناشر	مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.



۱. مقدمه

حقوق بشر را می‌توان مهم‌ترین حقوق بنیادین در تاریخ حقوق بین‌المللی برای انسان دانست که ناظر بر روابط بین اشخاص و قدرت حاکمه، به‌ویژه دولت است. حقوق بشر صلاحیت دولت‌ها را تعیین و همزمان نیاز آنان را برای اقدامات مثبت تضمین می‌کند. تا چند سده گذشته، تاریخ به شکل مبارزاتی در راستای تصاحب و زورگویی بر مردم بود؛ اما هنگامی که حقوق بشر با انقلاب‌های فرانسه و آمریکا در قرن هجدهم میلادی آغاز شد، تحولی شگرف در این مفهوم نمایان شد. این دو حرکت، ایده بسیاری از جنبش‌های مردمی، برای نظارت و مهار قدرت بی‌قیدوبند و لجام‌گسیخته دولت‌های خودکامه، قرار گرفت. بیش از یک قرن لازم بود تا حقوق بشر به‌عنوان یک اصل در سطح جهان مورد پذیرش قرار گیرد. پس از خاتمه جنگ‌های جهانی، سازمان ملل متحد نقش برجسته‌ای در تبیین و پیشبرد حقوق بشر ایفا کرد تا این حقوق را در سطوح ملی دولت‌ها توسعه دهد. نتیجه آنکه حقوق بشر در سطوح بین‌المللی و معاهدات منطقه‌ای کدبندی شد و مورد تصویب داخلی بسیاری از کشورها قرار گرفت و تا به امروز به‌عنوان تنها نظام ارزشمند بین‌المللی شناخته شده در سطح جهانی نمایانده می‌شود (شمعی، ۱۳۹۶: ۱۳۴). این ارزش‌گذاری البته اگرچه در حیطه حقوق اداری به‌صورت محدود بوده، اما اتفاقی است که آغاز آن را باید به فال نیک گرفت.

در هر حال، امروزه دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی، متعهد به احترام و حمایت و اجرای قواعد حقوق بشرند. این حقوق، مبنایی برای تبیین حقوق قانونی اولیه انسانی و پاسخی برای موارد ناقض و ناکارآمد است. در واقع، امکان جمع و مطالبه خواسته‌ها و نیازهای متفاوت با توجه به ارزش‌های متفاوت مذهبی و اخلاقی و... در نظام حقوق بشری را به‌وجود می‌آورد (نوعی، ۱۳۹۳: ۲۹۵). از این‌رو اگرچه نسبی‌گرایی فرهنگی می‌تواند به‌عنوان رادعی در سر راه حقوق بشر واقع شود و ارزش‌های آن را نفی یا محدود کند، اما برخی از ارزش‌های مورد وفاق حقوق بشری به سازمان رسوخ کرده و تضمین‌کننده امنیت و کرامت انسانی شهروندان است.

از نظر حقوقی، حقوق بشر را می‌توان به‌عنوان مجموعه‌ای از حقوق فردی و جمعی که دولت‌ها آن را به رسمیت شناخته‌اند و در قوانین اساسی و حقوق بین‌الملل مندرج است، تعریف کرد. با آنکه مسلم است قدرت و تفوق توانایی دستیابی به نتیجه‌ای مطلوب است. در مجموع ارزش‌های بنیادین حقوق عمومی یعنی استقلال، کرامت انسانی، احترام، موقعیت اجتماعی و امنیت، قرابت زیادی با ارزش‌های بنیادین مندرج در قوانین حقوق بشری دارند. همچنین هر حوزه‌ای از حقوق به‌صورت مستقیم و بیشتر در جهت کنترل کردن قدرت دولتی عمل می‌کند تا در زمینه مداخله در حوزه حقوق خصوصی، هرچند همواره

مشکلات زیادی در جهت تمایز این دو حوزه از حقوق وجود داشته است. نفوذ و رسوخ این اندیشه یعنی اندیشه‌های حقوق بشری را امروزه در علوم مختلف از جمله حقوق اداری می‌توان به‌وضوح مشاهده کرد. در این زمینه همچنان که حقوق جهانی می‌شود و در این فرایند از ارزش‌های حقوق بشری بهره می‌برد، در میان شاخه‌های حقوق عمومی ادارات و سازمان‌های عمومی و دولتی و نهادهای ارائه‌کننده خدمات عمومی نیز باید از موازین عمومی و خاص حقوق بشر تبعیت کنند. از این رو دیگر این پرسش مطرح نیست که حقوق و شاخه‌های آن از جمله حقوق اداری از ارزش‌های جهانی حقوق بشر متأثر بوده‌اند یا خیر. در عمل چنین اتفاقی افتاده و نرم‌ها و هنجارهای حقوق بشری به عرصه حقوق اداری در شاخه‌های شکلی و ماهوی این دانش راه یافته و اثرگذار بوده‌اند.

۲. ایجاد حقوق اداری جهانی به‌عنوان شاخه‌ای از حقوق

جهانی شدن به‌عنوان دور شدن نزدیک‌ها و نزدیک شدن دورها، فرایندی است که حوزه‌های مختلف حیات بشر را دگرگون ساخته است. جغرافیا، سیاست و فرهنگ همواره مهم‌ترین عوامل مرزآفرین در برابر جهان‌گرایی و گسترش‌طلبی امور اجتماعی بوده‌اند. بنابراین هر تحولی که مرزها و محدودیت‌ها را در این سه حوزه کاهش دهد، عامل جهانی‌ساز محسوب می‌شود (باقری خوزانی، ۱۳۸۷: ۲۲۳). این سؤال دیگر مطرح نیست که آیا با جهانی شدن حقوق موافقیم یا نه. این یک واقعیت است، حقوق جهانی می‌شود و اغلب بحران‌ها سرآغاز این فرایند هستند (مارتی، ۱۳۷۸: ۳۵). با ایجاد تحول در شاخه‌های حقوق اداری در سطح جهانی از جمله حقوق کار، حقوق بهداشت و سلامت، مالکیت فکری و غیره بی‌تردید این بخش از حقوق نیز در پی جهانی شدن است. در اینجا پیش از تبیین مبحث اصلی پژوهش، نگاه دقیق‌تری به رابطه بین حقوق اداری و حقوق بشر خواهیم داشت. توسعه این حقوق نوین اداری در عصر حاضر، بیشتر با استفاده از بین‌المللی شدن و تبدیل حقوق اداری به یک قانون فراگیر و جهانی تبیین شده است. به باور یکی از حقوقدانان کامن‌لا^۱ عمدتاً مقصود از حقوق اداری بحث رسیدگی قضایی

۱. در این پژوهش با توجه به بررسی حقوق اداری کشورهای انگلستان و استرالیا که برگرفته از نظام حقوقی کامن‌لا (Common law) است، سعی شده از رویه قضایی که موجب توسعه و اجرایی شدن اصول و قواعد حقوق بشری شده، بهره‌گیری شود. شایان ذکر است هرچند حقوقدانان پیرو نظام حقوقی رومی - ژرمنی گاهی کامن‌لا را حقوق عرفی می‌نامند، باید توجه داشت که حقوق عرفی نامیدن کامن‌لا ناشی از این تصور است که هر نظام حقوقی که مدون نباشد، عرفی است. اما باید توجه داشت که نقش عرف در کامن‌لا به‌هیچ‌وجه با اهمیت‌تر از نقش عرف در نظام حقوقی رومی ژرمنی نیست و هیچ ارتباطی میان کامن‌لا و حقوق عرفی (Customary Law) وجود ندارد. در واقع کامن‌لا با از میان

است (دیزنهوس، ۲۰۰۱: ۱۴۴). از این رو هسته اصلی این فرایند شکل‌گیری اصل کلی «قانونی بودن»^۱ است. اصل مذکور مقامات دولتی را موظف به ارائه دلیل برای اخذ تصمیمات آنها کرده و قضات را مکلف می‌کند تا به دلایل ارائه شده احترام بگذارند و از استانداردهای موجود و اصول کلی حقوقی در رسیدگی قضایی عدول نمایند.

کانون مهم دیگر این فرایند که به تبدیل شدن حقوق اداری به یک شاخه فراملی و فراگیر کمک شایانی کرده، انجام وظایف دولتی به عنوان یک اصل مبتنی بر قانون اساسی است. با مقایسه پرونده‌ها در سیستم‌های قضایی نیوزیلند، استرالیا و انگلستان، می‌توان گفت که این کشورها حقوق اداری خود را با محوریت «رسیدگی قضایی» و با هدف ایجاد «فرهنگ توجیه و دلیل‌آوری» در دولت و بخش اجرایی پایه‌ریزی کرده‌اند. قبل از تدوین و تصویب قانون حقوق بشر انگلستان مصوب ۱۹۹۸، گفته می‌شد که چالش‌های مرتبط با مفهوم رسیدگی قضایی در انگلستان ارتباط چندانی با اصول حقوق اداری موجود ندارند؛ بلکه علت وجود چنین ضعف‌هایی به اصول حقوق اساسی این کشور مرتبط است. با طرح چنین استدلالی اگر شالوده حقوق اداری مبتنی بر یک قانون اساسی ضعیف و به میزان زیادی متکی به اصول قراردادی باشد، نمی‌تواند عملکرد مناسب و درخوری داشته باشد. در زمانی که این بحث مطرح شد، دادگاه‌های اداری انگلستان در راستای کاربست و ارتقای حقوق انسانی رویکرد مثبتی را در قبال اعمال اصول و موازین حقوق بشر پیش گرفتند. اما تمامی این پیشرفت‌ها و تحولات نقشی جانبی و حاشیه‌ای داشتند. تنها تصویب قانون حقوق بشر بود که توانست تغییری را در نظام حقوقی انگلستان ایجاد کند که مدافعان حقوق بشر به دنبال آن بودند. تصویب قانون مذکور به این معنا بود که پارلمان به صورت کاملاً مشخص و موثق تغییراتی لازم و مطلوب را در نظام حقوق عمومی انگلیس ایجاد کرد.

هرچند قانون حقوق بشر انگلستان تغییر بسزایی در تحولات اداری و قضایی داشته است، اما باید این نکته را در نظر داشت که دادگاه‌ها عمده‌ترین ایجادکنندگان تغییرات در مقوله «رسیدگی قضایی» هستند و به تبع آن نسبت به ایجاد اصول جدید اقدام می‌کنند؛ ضمن اینکه بر دیگر اصول کلاسیک حقوق عرفی هم تأثیرگذارند. یکی از این اصول اصل بین‌المللی شدن است که از سوی حقوقدانان حقوق اداری انگلستان چنین اصلی به حرکتی عظیم به سمت «یکسان‌سازی» در رژیم‌های حقوق عمومی منجر شده است (دیزنهوس، ۲۰۰۱: ۱۴۴).

بردن حقوق عرفی انگلستان ایجاد شده است. کامن‌لا را حتی نظام برگرفته از عرف قضایی هم نمی‌توان نامید، چراکه حتی یک حکم از سوی یک دادگاه می‌تواند در این سیستم به یک قاعده تبدیل شود و لزومی به تکرار آن نیست.

با در نظر گرفتن تأثیر متقابل حقوق بشر در رویه قضایی و همچنین بهره‌گیری سیستم قضایی از اصول حقوق بشری، نکته دیگری نیز قابل تأمل است و آن تکامل رسیدگی قضایی به‌عنوان یکی از شاخه‌های حقوق عرفی است. این تکامل تنها نتیجه تغییر نگرش در دیدگاه‌های قضایی نیست، بلکه نتیجه یک طراحی مفهومی است. از این رو نیازمند فهم مجدد تئوری تفکیک قوا هستیم و باید اصل مزبور از یک اصل صرفاً شکلی مربوط به تفکیک سازمانی به یکی از ایده‌آل‌های جمهوری‌ت و دموکراسی در وجه کانتی آن تبدیل شود. مقصود از این ایده‌آل انتزاعی فرایندی است که اعمال و اجرای آن سبب پیشگیری از نقض حاکمیت قانون شود. به موجب اصل مترقی حاکمیت قانون همه افراد، نهادها، اشخاص حقوق عمومی و حقوق خصوصی زیر لوای قانون عمومی، شفاف، باثبات، منطقی و نظام حقوقی پاسخگو قرار دارند (هداوند، ۱۳۸۹: ۲۹). بدین سبب این مهم باید به‌واسطه حفاظت از ارزش‌های ماهوی و زیربنایی تفکیک قوا انجام شود تا به‌واسطه استفاده از سازوکارهای توزیع قدرت در نظام حقوقی به یک تکامل بنیادین برسیم.

در کل توسعه شاخه‌ای نوین از حقوق اداری به نام «حقوق عرفی رسیدگی قضایی» ریشه در بحث حقوق بشر دارد و اگر به‌واقع چنان باشد که می‌نماید، بعید است بتواند به یک رویه هنجاری و یکپارچه منجر شود. می‌توانیم چنین انتظاری را از تعاملات فراملی حقوق‌دانان و دادگاه‌ها، گفتمان‌های حقوقی فرامرزی، شبکه‌های حقوقی و مواردی از این دست داشته باشیم. این فرایند البته در مواردی ممکن است به همگرایی منجر شود، زیرا اصولی چون تناسب و دکتربین‌های عقلانیت توسط یک سیستم به سیستم دیگر انتقال داده می‌شوند. تصمیم‌ها و احکامی که در سیستم‌های حقوقی عرفی از آنها با عنوان احکام مرجع یاد می‌شود، در بسیاری از محاکم و سیستم‌های قضایی دنیا مورد استناد قرار می‌گیرند (سوزا، ۲۰۰۲: ۱۶۳).

۳. تعامل حقوق بشر و حقوق اداری

حقوق اداری به‌صورت اخص و به‌دلیل سازوکارها و ملاحظات خاص خود، می‌تواند گزینه مناسبی برای اجرایی کردن حقوق بشر تلقی شود. فصل مشترک حقوق اداری و حقوق بشر تضمین اعمال قدرت دولت به‌صورت عادلانه است. از دیگر نکات زیربنایی و مشترک بین این دو شاخه از علم حقوق می‌توان به ارزش‌هایی چون استقلال، کرامت، احترام، شان و مقام و امنیت اشاره کرد. این ارزش‌ها می‌توانند در قالب اصول حقوقی از طریق محاکم و رویه‌های قضایی نمود پیدا کنند (اولیور، ۱۹۹۹: ۲۳۳). از این اصول به دلایل عقلانی اخلاقی، جامعه‌شناختی می‌توان دفاع کرد. اصول حقوقی به‌طور مستقیم از عقل، اخلاق و تمدن یک قوم سرچشمه می‌گیرند و همه اینها نیروهای سازنده حقوق به‌شمار می‌روند و مورد قبول مردم است. از این‌روست که «بکائر»، حقوق‌دان بلژیکی، معتقد است که اصول حقوقی در متن قوانین

نیامده، ولی در یک جامعه وجدان عمومی آنها را به منزله قانون پذیرفته است (ساکت، ۱۳۸۸: ۴۰۷) همچنین بخش مهمی از ارزش‌های اجتماعی مورد قبول در دنیای حقوق در قالب قوانین اساسی، عادی یا رویه‌های قضایی به شکل اصول متبلور می‌شوند. از حیث جهانی شدن حقوق و توسعه نظام بین‌المللی حقوق بشر نیز موضوع درخور تأمل است؛ بدین ترتیب که برخی از اصول حقوقی را می‌توان به‌عنوان «میراث مشترک حقوقی همه ملل مترقی جهان» محسوب کرد که در ماده ۳۸ «اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری»^۱ انعکاس یافته است.

در نتیجه، سازوکارهای حقوق اداری برای اعمال حقوق بشر در بسیاری از حوزه‌های حقوق عرفی استفاده شده‌اند. تفکیک قوا، که در قانون اساسی بسیاری از کشورها تصریح شده، به قوه قضاییه صلاحیت تعیین حدود هریک از قوای دولت را می‌دهد. قوه مجریه مسئول اجرا و تداوم اجرای قانون اساسی و قوانین مرتبط با منافع عمومی و ملی است. تشخیص مصادیق اعمال خارج از اختیارات قانونی و یا عدالت رویه‌ای، به‌عنوان اصول حقوق عرفی، به دادگاه‌ها کمک می‌کنند تا حوزه قدرت‌های تفویض شده توسط پارلمان به قوه مجریه را مشخص کنند. این تشخیص اغلب با استفاده از اصولی چون تعبیر و تفسیر قانون، استفاده از موارد مفروض حقوق عرفی و همچنین توجه به نیت قانونگذار محقق می‌شود. برای نمونه در اغلب موارد یک قانون می‌تواند دارای تعابیر و تفسیرهای متفاوتی باشد و در نتیجه تعیین آنچه تصمیم‌گیرنده ملزم به انجام آن بوده، ممکن است به صور مختلفی محقق شود. در چنین مواردی دادگاه‌ها برای تشخیص اینکه چه تفسیری صحیح است، به منابعی خارج از قانون رجوع می‌کنند. در صورت وجود ابهام، تا جایی که زبان و انشای قانون اجازه دهد، دادگاه‌ها شروط قانونی را بر اساس حقوق اساسی تعبیر و تفسیر می‌کنند. اگر مقام تصمیم‌گیرنده تصمیمی بگیرد که مخالف با حقوق و آزادی‌های اساسی باشد، تصمیم وی مصادق اعمال خارج از حدود اختیارات قانونی تلقی می‌شود.

از سوی دیگر، نهادهای عمومی قوانینی تصویب کرده‌اند که بر اساس آن، تصمیم‌گیرندگان باید رویه‌های عادلانه و شفاف را طی کنند و علایق و سلایق شخصی‌شان در تصمیم‌گیری‌ها تأثیرگذار نباشد. «پوفندروف»^۲، «توماسیوس»^۳ و «کریستین وولف»^۴ از برجسته‌ترین استادانی بودند که با تکیه بر استنتاج‌های منطقی ریاضی، قواعدی خاص از دل اصول عام حقوق عقلی بیرون کشیدند و به حقوق، صورتی استادانه و ماهرانه، منظم و جامع بخشیدند. به تدریج تفکری منطقی و انتزاعی به دانشگاه‌ها راه یافت (زویگرت، ۱۳۹۳:

1. hereinafter the ICJ
2. pufendorf
3. Thomasius
4. Christian wolfe

۲۰۷). اصول عدالت رویه‌ای الزاماً به‌عنوان راهنمایی عمل می‌نمایند که دادگاه‌ها با استناد به آن می‌توانند مشخص کنند که آیا تصمیم‌گیرندگان صلاحیت تفویض شده را به صورتی که مدنظر پارلمان بوده اعمال کرده‌اند یا خیر؟ هدفی پیش فرض اصلی از تصویب چنین قوانینی بر اساس اصول کلی حقوق این است که قدرت به‌صورت عادلانه و شفاف توزیع گردد. این مهم به‌عنوان یک فرهنگ به دو حوزه حقوق اداری و حقوق بشر نفوذ کرده است. حقوق بشر، بسیاری از اصول پایه خود را وامدار مفهوم حاکمیت قانون است. برای مثال می‌توان به اصل برائت^۱ و یا اصل برابری^۲ اشاره کرد که ارتباط بسیار نزدیکی با مدل دایسی از حاکمیت قانون دارند (دایسی، ۱۹۵۹: ۱۸۷). بنابراین اعمال تبعیض در اعمال قانون نسبت به مشمولان آن باید امری استثنایی تلقی شود و از دلایل حقوقی و اجتماعی قوی برخوردار باشد (ویژه، ۱۳۸۳: ۲۳۸).

۴. ساختار حقوق اداری در انگلیس

پادشاهی متحده انگلستان، متشکل از ایرلند شمالی و بریتانیای کبیر است که خود شامل سه کشور انگلستان، ولز و اسکاتلند است. سیستم حقوقی انگلیس و ولز یکی است. وقتی صحبت از حقوق انگلیس می‌شود منظور سیستمی است، متفاوت از حقوق اسکاتلند و ایرلند شمالی. بر خلاف فرانسه، در بسیاری از کشورهای پیرو نظام حقوق عرفی، نظام یکپارچه عدالت اداری وجود ندارد. برای مثال در انگلیس، تعداد زیادی از محاکم تخصصی وجود دارند که به قضاوت در مورد حوزه‌های مختلف حقوق اداری اشتغال دارند. به بیان دیگر، محاکم اداری در شکل سازمان‌یافته و دارای حوزه قضاوت عمومی موجود نیستند، بلکه محاکم اداری موجود بیشتر به‌صورت محاکم تخصصی ویژه‌ای هستند که در حوزه خاص و محدودی قضاوت می‌کنند. به تبع این مسئله تعداد بسیار زیادی محاکم تجدیدنظر اداری هم تشکیل شده‌اند که به درخواست‌های تجدیدنظر وارد شده از محاکم پایین‌تر رسیدگی می‌نمایند. ساختارهای ترفعی اداری موجود در انگلستان متنوع‌اند و گوناگونی‌شان به‌سختی این امکان را فراهم می‌سازد که بتوان آنها را به سلک نظم کشید یا حتی طبقه‌بندی کرد؛ قوانین راجع به تأسیس آنها نیز متفاوتند. ساختارهای ترفعی اداری در انگلستان، بر خلاف فرانسه، یک سلسله‌مراتب مراجع صالح خودمختار را تشکیل نمی‌دهند، بلکه همگی تابع نظارت دیوان‌های برتر نماینده قوه قضاییه هستند. حقوق اداری در نظام انگلیس دارای مشخصه‌های ویژه‌ای است که آن را از حقوق اداری در کشورهای اروپایی متمایز می‌کند که پیرو نظام حقوق نوشته هستند. از خصوصیات برجسته نظام انگلیس این است که

1. International Covenant on Civil and Political Rights, Art 14

2. International Covenant on Civil and Political Rights, Art 2.

دادگاه‌های معمولی و نه دادگاهی مخصوص در مورد اعتبار و روایی اقدام‌های دولتی حکم صادر می‌کنند. این مورد می‌تواند انعکاس مفهوم اصل حاکمیت قانون ارائه شده توسط «دایسی»^۱ باشد که در بین نکته‌های دیگر بر حل اختلاف‌های بین شهروندان و دولت توسط دادگاه‌های عادی تأکید می‌کند.

۵. ساختار حقوق اداری در استرالیا

نظام حقوق اداری در استرالیا اندکی با نظام حقوق اداری انگلیس متفاوت است. علاوه بر وجود دادگاه‌های بدوی و دادگاه‌های تجدیدنظری که به حل و فصل اختلاف‌های اداری در حوزه‌های خاص رسیدگی می‌کنند، در استرالیا محکمه تجدیدنظر اداری به نام «ای‌ای‌تی»^۲ تشکیل شده که دارای حوزه قضایای عمومی بوده و به صحت و سقم تصمیم‌های اداری اتخاذ شده و تصمیم‌های محاکم اداری خاص رسیدگی می‌کند. پس از تشکیل این محکمه در سال ۱۹۷۵، برخی از محاکم تجدیدنظر منحل شده و بسیاری از محاکم تجدیدنظر موجود هم در ساختار این محکمه جدید تلفیق شدند. همچنین هنوز چندین محکمه تخصصی تجدیدنظر وجود دارند که در کنار «ای‌ای‌تی» به کار خود ادامه می‌دهند. این ساختار سازمانی در انگلیس مشاهده نمی‌شود و هزاران محکمه اداری در حوزه‌های مختلف مشغول به کار هستند. در استرالیا، علاوه بر انبوه محاکم اداری تخصصی وجود محکمه «ای‌ای‌تی» که دارای حوزه قضایای عمومی است و بر تصمیم‌های محاکم اداری دیگر نظارت می‌کند، موردی که وجه تمایز و تفاوت این دو کشور است. در استرالیا برخی محاکم اداری تجدیدنظر وجود دارند که دوشادوش «ای‌ای‌تی» به کار مشغول هستند و تصمیم‌هایی که اتخاذ می‌کنند، قابل تجدیدنظر توسط «ای‌ای‌تی» نمی‌باشد. محکمه اداری تجدیدنظر یا همان «ای‌ای‌تی» بالاترین مرجع اداری تجدیدنظر است، اما اختلاف‌هایی که قابل تجدیدنظر توسط دادگاه فدرال استرالیا هستند یا در مواردی به «دادگاه عالی استرالیا»^۳ ارجاع می‌شوند، نمی‌توانند توسط این مرجع بررسی شوند. این مورد مشخصه بارز نظام عدالت اداری استرالیاست و بر خلاف نظام فرانسه بررسی تصمیم‌های اتخاذ شده توسط مراجع عدالت اداری از جمله «ای‌ای‌تی» می‌تواند توسط دادگاه فدرال و در موارد خاصی توسط دادگاه عالی انجام شود (میلز، ۲۰۰۰: ۱۳۷).

نظام حقوقی و قضایی استرالیا بر اساس حقوق عرفی پایه‌ریزی شده است. در این کشور محاکم بدوی و تجدیدنظر متعددی در حوزه قضایای اداری وجود دارند، ضمن اینکه محکمه تجدیدنظر اداری با

1. Dicey

2. Administrative Tribunal (AAT)

۳. بالاترین مرجع قضایی در این کشور

حوزه صلاحیت عمومی ناظر بر بیشتر تصمیم‌هایی است که توسط محاکم اداری تالی و نهادهای دولتی اتخاذ می‌شوند. احکام صادرشده توسط «ای‌ای‌تی»^۱ نهایی هستند، اما مواردی که مشتمل بر اختلاف‌های مرتبط با قانون هستند، می‌توانند توسط دادگاه فدرال و دادگاه عالی استرالیا بررسی و تجدیدنظر شوند. دادگاه عالی استرالیا بالاترین مرجع قضایی این کشور است.

«ای‌ای‌تی» یک محکمه تجدیدنظر در سطح فدرال است. به‌طور معمول بررسی صحت و سقم تصمیم اتخاذشده توسط محاکم دیگر توسط دادگاه‌هایی انجام می‌گیرد که به‌صراحت برای این منظور ایجاد گرفته‌اند. دادگاه فدرال تجدیدنظر اداری یا همان «ای‌ای‌تی» و دادگاه دیگری در نیو سالت ولز که در ردیف دادگاه مذکور قرار می‌گیرد، «ای‌دی‌تی»^۲ و همچنین محکمه مدنی و اداری «ویکتوریا»^۳ که در ویکتوریا واقع است، محاکمی‌اند که به امور مرتبط با عدالت اداری در استرالیا رسیدگی می‌کنند.

اعضای «ای‌ای‌تی» مشتمل بر رئیس، قضات و قائم‌مقام‌های ریاست، اعضای ارشد و اعضای معمولی است. رئیس باید قاضی دادگاه فدرال استرالیا باشد. برخی از اعضای این محکمه قضات دادگاه فدرال یا قضات دادگاه خانواده هستند. تمام قائم‌مقام‌های ریاست باید حقوقدان باشند. اعضای ارشد ممکن است که فارغ‌التحصیل رشته حقوق یا رشته‌های دیگری باشند که به وظایف محوله به آنها ارتباط دارد. اعضای معمولی باید در رشته‌هایی چون حسابداری، آمار، مدیریت، هوانوردی، مهندسی، محیط زیست، بیمه، حقوق، داروسازی، امور نظامی، رفاه اجتماعی، مالیات و ارزش‌گذاری تحصیل کرده باشند. رئیس که باید قاضی دادگاه فدرال استرالیا باشد، توسط دادستان کل کشور منصوب می‌شود. اعضا برای دوره‌های هفت‌ساله انتخاب می‌شوند.

محکمه «ای‌دی‌تی»^۲ دارای ساختار و هدف مشابهی است، اما بیشتر به تصمیم‌های در سطح ایالتی رسیدگی می‌کند تا در سطح فدرال. تجربه و تخصص اعضای که مدارکی غیر از حقوق دارند، از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است و این موضوع به‌ویژه در امور فنی که حقوقدان قادر به اخذ تصمیم‌های صحیح نیستند، نمود بیشتری دارد (وید، ۲۰۰۴: ۳۳۳).

۶. رویه اعمال قواعد حقوق بشری در حقوق اداری انگلستان

در بررسی پرونده‌ها در حقوق اداری انگلیس، تحولات زیادی در حوزه رسیدگی قضایی ماهوی^۳ به چشم می‌خورد. اکنون توجه بر اصل تناسب و یکی از انشعاباتش به نام «دیفرنس»^۴ است. حتی پیش از به

1. VCAT
2. ADT
3. substantive

رسمیت شناختن اصل تناسب، دادگاه‌های انگلیسی در حال گسترش حوزه آزمون به نام «تست ونزبری» بودند که بررسی عمیق‌تر و گسترده‌تری را در پرونده‌های مرتبط با حقوق بشر میسر می‌سازد.^۱ چنانکه اشاره شد دادگاه‌های استرالیا اکراه و بی‌میلی واضحی در پیروی از شیوه در پیش گرفته‌شده توسط دادگاه‌های انگلیسی داشتند. محاکم انگلیسی حفاظت از یک حق (یکی از حقوق بشر) را در بررسی‌های قضایی لحاظ کرده و سوء استفاده از قدرت دولتی در انجام وظایف را در صورتی که به نقض حقوق بشر منجر شوند، محکوم می‌کنند (استرن، ۲۰۰۷: ۲۶۶). در استدلال قضات استرالیایی چنین رویکردی بر خلاف اصل تفکیک قواست و الزام به رسیدگی قضایی به موجب اصل ۷۵ از قانون اساسی این کشور باید تنها برای بررسی اشتباهات قضایی انجام شود.

درحالی‌که دادگاه‌های انگلیسی عقلانیت را به‌عنوان یکی از اصول مهم حقوق عمومی و حقوق اداری و یکی از منابع اصلی حقوق کامن‌لا سرلوحه کار خود قرار داده‌اند، دادگاه‌های استرالیا پس از اینکه علاقه خود به این رویکرد جدید را ابراز کردند، در حال عقب‌نشینی به سمت استانداردهای قبلی خود و کاهش توجه به حقوق بشر در روند رسیدگی قضایی هستند. مسلم است که صدور حکم در مورد عملکرد نظام قضایی استرالیا و تأثیر حقوق بشر بر حقوق اداری در این کشور نیازمند تحقیق بسیار گسترده و بررسی اکثریت احکام صادر شده است. اکثریت قریب به اتفاق پرونده‌های مرتبط مؤید بازگشت به «قانون‌گرایی دیکسونی» و استناد فرا قضایی برخی از اعضای دادگاه عالی استرالیا به این مکتب است. حقوق بنیادین به یکی از عناصر تثبیت‌شده سیستم حقوقی بریتانیا در دهه ۹۰ میلادی تبدیل شده‌اند و این مسئله تا به امروز هم ادامه داشته است. در حقیقت، تصویب قانون حقوق بشر به‌مثابه یکی از عناصر اصلی اصلاح حقوق اداری بریتانیا مورد توجه بوده است (پول، ۲۰۰۹: ۳۴). ماهیت پیش‌رونده این پیشرفت‌ها، به هر روی، تشخیص رویه‌های ماندگار از رویه‌های گذار را سخت می‌کند. در این جا نگارنده تحلیل خود را با تمرکز همزمان بر دو وجه مرتبط با این پیشرفت‌ها انجام می‌دهد.

اصل تناسب که امروزه به‌عنوان یکی از اصول تثبیت‌شده رسیدگی قضایی مطرح است، این خاصیت بالقوه را دارد که حقوق اداری را به‌طور کامل متحول سازد.

پیش از تصویب قانون حقوق بشر انگلیس، محاکم این کشور تناسب را به‌عنوان یکی از اصول

۱. در پرونده «ونزبری»^۱ تصمیمی اتخاذ شده بود که به موجب آن استفاده از سینما برای نوجوانان در روز یکشنبه ممنوع شده بود. این مسئله با توجه به ملاحظه‌های مرتبط با سلامت اخلاقی اتخاذ شده بود. «لرد گرین»^۱ از دخالت در تصمیم اتخاذ شده امتناع کرد و گفت که هم‌پوشانی قابل توجهی بین بسیاری از دلایلی وجود دارند که به موجب آنها تصمیمی غیرمنطقی قلمداد شده و در حیطه بررسی قرار می‌گیرد (شمعی، ۱۳۹۶: ۱۳۴).

مستقل رسیدگی قضایی در نظر نمی‌گرفتند؛ البته پیش‌بینی می‌شد که این وضعیت روزی تغییر کند.^۱ تصویب قانون حقوق بشر این موقعیت را تغییر داد و توسط مجلس اعیان بریتانیا به رسمیت شناخته شد. تعدادی از مفسران و قضات، آزمون تناسب را به‌عنوان شیوه‌ای برای تقویت رسیدگی قضایی در نظر گرفته‌اند. از دیدگاه آنها، آزمون تناسب نه تنها روش نظام‌مندی برای مذاکره در مورد عناصر ماهوی رسیدگی قضایی دارد، بلکه کاملاً متأثر از اخلاقیات است و این خاصیت بالقوه را دارد که متضمن نظارت مؤثر رابطه بین دولت و ملت توسط دادگاه‌ها باشد (جوول، ۲۰۰: ۶۷۱).

با توجه به ایده‌های لرد آستین و بیٹی، آزمون تناسب به معنای ارزیابی موازنه‌ای است که توسط تصمیم‌گیرنده بین وظایف و حقوق بنیادین صورت گرفته، به علاوه در نظر گرفتن وزنی که به منافع و ملاحظات اختصاص داده شده است. از این‌رو دادگاه‌ها در برخی موارد تصمیم اتخاذشده توسط عوامل اجرایی را با توجه به بحث حقوق بشر نقض می‌کنند و این کار را بدون توجه هویت تصمیم‌گیرنده انجام می‌دهند، زیرا جایگاه سازمانی تصمیم‌گیرنده در این میان اهمیت چندانی ندارد.

بدیهی است که اصل تناسب مضراتی هم دارد. یکی از مضرات این اصل حیطة و قدرت دسترسی نامحدود آن است. در این میان ایده «دیفرنس» به‌عنوان یک ابزار محدودکننده معرفی شده است. توسعه دکتربین دیفرنس به‌عنوان عامل محدودکننده دادگاه‌ها در اعمال اصل تناسب مدنظر بوده است. به گفته هانت مفهومی بسیار قوی از قانونی بودن و حاکمیت قانون باید در ارائه تعریف برای ارزش‌های بنیادین مورد توجه قرار گیرد (هانت، ۲۰۰۳: ۳۴۰). در ضمن رسیدگی به پرونده حمل‌ونقل بین‌المللی، چهار اصل مشخص کردن میزان تمکین اعمال شده توسط دادگاه برای محدود کردن صلاحیت دولتی مشخص شده است؛ تصمیم‌ها و قوانین تصویب‌شده توسط پارلمان در قیاس با تصمیم‌های اجرایی و یا اقدامات انجام‌شده به موجب صلاحیت‌های تفویض شده نیازمند توجه بیشتری به اصل دیفرنس هستند.

دیفرنس حوزه عمل بیشتری دارد؛ اگر کنوانسیون‌ها و یا قوانین مرتبط سازوکاری را برای موازنه منافع پیشنهاد کرده باشند، بدیهی است زمانی که حقوق به‌صورت کامل مشخص نشده و دامنه عمل آنها توضیح داده نشده باشد که این حوزه عمل کمتر می‌شود.

دیفرنس بیشتر زمانی متناسب است که موضوع در حوزه مسئولیت تفویض شده به موجب قانون اساسی به تصمیم‌گیرنده باشد و این مقدار زمانی کمتر می‌شود که موضوع موردنظر در حوزه مسئولیت دادگاه‌ها باشد. میزان دیفرنس وابسته به این مسئله است که آیا موضوع مورد نظر در حوزه صلاحیت دادگاه است یا تصمیم‌گیرنده.

1. Council for Civil Service Unions v Minister for the Civil Service [1985] AC 374, 410 (L Diplock).

بعد دومی که باید مورد توجه قرار بگیرد بسیار محتمل‌تر از مواردی است که در آن به قضات اجازه می‌دهد رسیدگی قضایی به هنجارگرایی بدون ساختار^۱ نزول پیدا کند. در حقیقت گرفتار شدن در دام کابوس شکل‌گرایی حقیقی است که نباید از نظر دور بماند. به عوض ایجاد یک رویه حقوقی هنجاری جدید که در آن قواعد حقوقی و اصل تناسب به‌صورت آزادانه اعمال شوند، در این رویه، دادگاه‌ها با معرفی آزمون‌های جدید و یا استفاده از آزمون‌ها و مفاهیم شکلی سابق عمل می‌کنند (میلز، ۲۰۰۰: ۱۳۳).

۷. رویه اعمال قواعد حقوق بشری در حقوق اداری استرالیا

تبعیت از قوانین و سرسپردگی به آنها، از اصول مفروض و بنیادین حقوق اداری استرالیاست که دادگاه‌های اداری این کشور نیز از آن تبعیت می‌کنند. نظام حقوقی استرالیا به مدد رویه‌های حقوقی بریتانیایی که توسط حقوقدانان استرالیایی در اواخر سده نوزدهم و اوایل سده بیستم به عاریت گرفته شدند، دارای مبنای کامن‌لای و در واقع انگلیسی است. قضات استرالیایی به‌صورت کلی متمایل به ارائه تحلیل‌های شکلی، انتزاعی و مفهومی از حقوق هستند و این روش را به استدلال‌های حقیقی - ماهوی یا مبتنی بر ارزیابی ترجیح می‌دهند (گلد سورتی، ۲۰۰۶: ۱۳۳). با نگاهی به پرونده‌های مطرح سیستم حقوقی استرالیا می‌توان رد پای تفسیرهای شکلی و تحت‌اللفظی قوانین به سبک انگلیسی را مشاهده کرد. وظیفه دادگاه شرح وفادارانه و اثر بخشیدن به مفاد قانون اساسی بر حسب شرایط پرونده‌هاست، به‌صورتی که مقصود اصلی قانونگذار از ورای جملات فشرده با دقتی که در حین تدوین مدنظر بوده، مشخص شود. دیکسون به‌عنوان یکی از چهره‌های نمادین و ماندگار این تفکر حقوقی تنها مسیر امن به سمت تصمیم‌گیری قضایی صحیح را «قانون‌گرایی دقیق و کامل» دانسته است (دیکسون، ۱۹۶۵: ۵۵). درحالی‌که این رویکرد بدون هیچ شک انعکاس‌دهنده گفتمان‌های سیاسی و حقوقی قضات نیست، اما شایان ذکر است که فرمالیسم (شکل‌گرایی) اداری در صورتی که به لحاظ روش‌شناسی محافظه‌کار عمل کند، الزاماً منتج به رکود قضایی نمی‌شود.

دادگاه قانون اساسی استرالیا، که بدون شک یکی از عوامل تغییر است، از رویه دیکسونی عدول کرد (دتموند، ۱۹۹۴: ۲۲۸). در دهه ۸۰ میلادی، دادگاه‌های اداری استرالیا مسیر جدیدی را در پیش گرفته و در رسیدگی به پرونده‌های مرتبط با قانون اساسی و دیگر موارد رویکردی هدفمندتر و یا حتی خلاقانه‌تر در پیش گرفته‌اند. مسئله انکارناپذیری که در مورد تمامی پرونده‌ها صدق می‌کند، فاصله گرفتن از شکل‌گرایی و آزادی

بیشتر قائل شدن برای دادگاه‌ها در تصمیم‌گیری است (دوئل، ۱۹۹۶: ۸۵). سر آنتونی ماسون قانون‌گرایی دیسکونی را رد و اذعان کرد که رویکرد سنتی بیشتر از آنکه فرایند استدلال مورد استفاده توسط دادگاه را آشکار کند، آن را پنهان می‌کند (ماسون، ۲۰۰۳: ۴۵). وی در عوض این رویکرد سنتی به «گونه‌هایی از رئالیسم قانونی» اشاره می‌کند که باید مبنای عمل قضات در تصمیم‌گیری‌ها قرار گیرند. این انتخاب‌ها، به گفته وی، به‌ناچار متأثر از ارزش‌های سیاسی‌اند و باید بر این اساس توسط دادگاه‌ها محل تأمل قرار بگیرند (ماسون، ۲۰۰۳: ۲۴). جست‌وجو برای مشخص یا توجیه کردن رویه‌هایی که بر اساس آنها برخی عوامل و ارزش‌ها در تصمیم‌گیری استفاده شده‌اند (در پرونده‌های مهم و کلیدی)، دادگاه‌ها را به سمت استفاده بیشتر از حقوق بین‌الملل سوق می‌دهد و حتی در برخی موارد ایده حقوق عرفی جهانی را تقویت می‌کند. قضات استرالیایی به‌صورت فزاینده‌ای تحت تأثیر روند توسعه قدرت قضایی برای حفاظت از حقوق بشر قرار گرفته‌اند. از این رو حقوق بین‌الملل یک عامل مشروع و مهم تأثیرگذار در روند توسعه حقوق عرفی بوده است. رویه دادگاه فدرال استرالیا را می‌توان کاملاً متضاد با روش دیکسونی قلمداد کرد. دیسون هیدون، از اعضای دادگاه مذکور، با اتخاذ رویکردی فراقضایی معتقد است که بخش‌های کلیدی دکترین‌های خود را بازبینی کرده‌اند و این مسئله مؤید تمایل برای فهم رویکرد میسونی است. با مقایسه دادگاه‌های زمان میسون با دادگاه‌های دوره دیکسون، هیدون به انتقاد از نقش فعالان قضایی در وارد کردن آسیب به مشروعیت دادگاه‌ها و ... ظرفیت آنها برای استفاده از قوانین کاربردی در موارد خاص پرداخته است (هیدون، ۲۰۰۳: ۲۳). وی به‌صورت اخص به تمایل دادگاه میسون برای ارجاع به حقوق، انتظارات و جامعه بین‌الملل انتقاد کرده است.

۸. تأثیرپذیری حقوقی اداری ایران از اصول حقوق بشری و اعمال قواعد آن

دو اصل مهمی که می‌تواند سلامت جامعه و حقوق فردی و اجتماعی افراد آن را در برابر مداخلات دولت تأمین نماید و عدالت را برقرار سازد، عبارت است از حاکمیت قانون^۱ و پاسخگویی حاکمان^۲. آنچه مطلوب یک جامعه مدنی است، این است که قبلاً توسط مرجع صلاحیت‌دار مردمی قوانینی وضع شده که لازم‌الاتباع برای افراد جامعه به‌ویژه قدرت حاکمه باشد و سپس پاسخگویی حاکمان از جمله مسائلی است که در قوانین آمده باشد و با توجه به مشخص بودن حقوق و تکالیف متقابل مردم و مسئولان، اعمال شود. در نظام حقوقی ایران که برگرفته از مردم‌سالاری است، به دو اصل مذکور توجه شده و برای نهادینه کردن آنها، متبلور در اصول قانون اساسی است. از طرف دیگر ملاحظه می‌شود که اصول و قواعد حقوق

1. Rule of Law

2. Accountabilities

بشری نیز در قانون اساسی و قوانین موضوعه مورد توجه قرار گرفته و ملحوظ شده و ابزارهایی برای صیانت و حمایت از این اصول و قواعد نیز در نظر گرفته شده است. یکی از ابزارهایی که می‌توان به آن اشاره کرد و به بحث این مقاله نیز نزدیک است، دیوان عدالت اداری است. هرچند این نهاد قضایی به‌طور واضح در اصل ۱۷۳ قانون اساسی مطرح شده، اما می‌توان سابقه چنین نهادی را برای اولین بار با برپایی شورای دولتی به دستور ناصرالدین شاه پس از بازگشت از اولین سفر اروپایی وی دانست.

تشکیل دیوان عدالت اداری با هدف رسیدگی به شکایات، تظلمات و اعتراضات مردم نسبت به مأموران واحدهای دولتی یا آیین‌نامه‌های دولتی و احقاق حقوق آنان تحت اشراف سیستم قضایی با اتکا به تاریخچه و همچنین روند شکل‌گیری دیوان و تغییرات بعدی در ساختار و اختیارات آن نشان از جایگاه ویژه این نهاد دارد. به‌خصوص اینکه در تصمیمات و رویه قضایی در پیش‌گرفته دیوان، مؤید نقش مثبت این نهاد قضایی در اجرای اصول حاکمیت قانون و پاسخگویی حاکمان و در نتیجه اجرای عدالت و اعمال اصول و قواعد حقوق بشری است. البته می‌توان گفت دیوان یکی از نهادهایی است که برای انتظام‌بخشی به رابطه بین مردم و دولت به‌عنوان یک رابطه حقوقی و قاعده‌مند و تضمین حقوق بشر در برابر اعمال حکومتی ایجاد شده است. آمار رو به افزایش دعاوی و شکایاتی که هم‌اکنون در دیوان مطرح است، خود بیانگر وسعت کار و اهمیت این دیوان است (طباطبایی، ۱۳۷۳: ۴۷۵)، از این رو می‌توان این نکته را در نظر گرفت که هدف خبرگان قانون اساسی در اصل ۱۳۷ قانون اساسی حمایت از حقوق مردم در مقابل اداره بوده است (آقای طوقی، ۱۳۸۷: ۵۷)، هرچند موانعی سر راه این نهاد بوده است که می‌توان آنها را ناشی از نقص قوانین و مقررات یا حکومت و همچنین به خود مردم و فضای سیاسی و اجتماعی و فرهنگی جامعه مرتبط دانست.

۹. نظارت قضایی دیوان عدالت اداری در تضمین اصول و قواعد حقوق بشر

وجود دیوان عدالت اداری موجب حراست از حقوق مردم در قبال تعدی‌های نهادهای حکومتی می‌شود و در نتیجه موجب حمایت از حقوق شهروندی و در نهایت صیانت از حقوق بشر می‌شود. در این قسمت به مصادیقی از نظارت قضایی دیوان در راستای تضمین اصول و قواعد حقوق بشری می‌پردازیم.

۹.۱. حق مالکیت از جمله حقوق اقتصادی شناخته‌شده حقوق بشری

حق مالکیت از جمله حقوقی است که یک حق اولیه برای انسان‌ها و از حقوق شناخته‌شده بشری است که می‌بایست مورد احترام افراد جامعه و همچنین هیأت حاکمه باشد. در سال ۱۳۸۶ هیأت وزیران مصوبه‌ای را صادر می‌کند که به موجب آن اموال فرهنگی و تاریخی

منقول زیرخاکی را جزء اموال عمومی و مالکیت آنها را متعلق به دولت جمهوری اسلامی ایران می‌داند. در راستای شکایت از این مصوبه و ارجاع آن به دیوان عدالت اداری این نهاد با بررسی شکایت مطرح شده و اخذ نظریه شورا می‌نگهبان اقدام به صدور دادنامه شماره ۵۶۸ در تاریخ ۹۲/۰۸/۲۷ می‌نماید و در راستای حمایت از مالکیت خصوصی مصوبه مذکور را ابطال می‌کند.

شورای تأمین شهرستان شیراز در سال ۱۳۹۸ طی مصوبه‌ای اقدام به ابطال پروانه‌های فعالیت و انسداد طلافروشی‌های حاشیه‌ای شهرستان شیراز به علت احتمال سرقت می‌کند. پس از طرح شکایت و تشکیل پرونده در دیوان، با صدور رأی شماره ۸۵۱ مورخ ۹۴/۰۷/۰۷ با این استدلال که بند ۱ مصوبه شورای تأمین شهرستان شیراز مبنی بر ابطال پروانه فعالیت و انسداد طلافروشی‌های مناطق حاشیه‌ای شهر به بهانه احتمال سرقت، حقوق مالکانه اشخاص موضوع مصوبه را سلب کرده و موجب تضییع حقوق مکتسب آنان شده، را خلاف قانون تشخیص و از حدود اختیارات آن شورا خارج دانسته و در نتیجه مصوبه مذکور را ابطال می‌کند.

۲.۹. حقوق اجتماعی - حق مرخصی و عدم اشتغال

از حقوق شناخته شده برای افراد جامعه مربوط به حقوق اجتماعی است که مورد حمایت حقوق بشر قرار گرفته است و موجب رفاه هرچه بیشتر افراد می‌شود. از جمله این حقوق می‌توان به حق تأمین اجتماعی، حق بهداشت و درمان، حقوق اشتغال و از جمله مصادیق آن که مورد توجه آرای دیوان قرار گرفته است، حق مرخصی و عدم اشتغال است.

سازمان آموزش و پرورش استان خوزستان به موجب بخشنامه‌ای در سال ۱۳۸۶ آزادگان بازنشسته را مجاز به دریافت حقوق و مزایای قانونی مدت مرخصی استحقاقی دوران اسارت نمی‌داند. با طرح شکایت از این بخشنامه در دیوان عدالت اداری، این دیوان به موجب دادنامه شماره ۱۱۲ تا ۸۸/۱۱۵ در تاریخ ۸۸/۰۲/۲۰ به استناد بند «ع» تبصره ۲۰ قانون بودجه کل کشور سال ۱۳۸۶ این بخشنامه را ابطال می‌کند.

رئیس سازمان آموزش و پرورش ایلام طی دستورالعملی ذخیره‌سازی مرخصی سرایداران مدارس را به میزان بیش از ۱۵ روز در هر سال ممنوع اعلام می‌کند که دیوان به موجب دادنامه شماره ۹۲-۹۳ مورخ ۹۳/۰۱/۲۵ صدور بخشنامه مذکور را خارج از حدود وظایف و اختیارات رؤسای سازمان‌های آموزش و پرورش استان‌ها دانسته و ابطال می‌نماید.

۱. «مرخصی‌های استحقاقی آزادگان شاغل در طول ایام اسارت که بر اساس ماده ۱۳ قانون حمایت از آزادگان پس از ورود به کشور سنوات خدمتی آنان دو برابر محاسبه و ذخیره شده، بر اساس آخرین حقوق و مزایای فرد قابل پرداخت خواهد بود. آزادگانی که پس از اسارت شاغل شده‌اند نیز از این مزایا برای مدت اسارت بهره‌مند خواهند شد.»

در سال ۱۳۹۰ تفاهم‌نامه‌ای بین اداره کار و اداره تأمین اجتماعی استان گیلان تنظیم می‌شود، بدین مضمون که اکثریت کارگران خبازی با توافق، اخراج و در کارگاه دیگری به صورت پنهان اشتغال به کار دارند، لذا بدین علت بیمه بیکاری برای این کارگران برقرار نگردد. دیوان با طرح شکایت مربوطه ورود پیدا می‌کند و به استناد ماده ۲ قانون بیمه بیکاری مصوب ۱۳۶۶ و ماده ۳ آیین‌نامه اجرایی آن به موجب دادنامه شماره ۲۵۶ مورخ ۹۰/۰۶/۲۱ حکم به ابطال مقرر مذکور صادر می‌نماید.

۳.۹. حقوق فرهنگی - حق آموزش

حق آموزش یکی از حقوق شناخته‌شده در مقوله حقوق بشر است که از جمله حقوق فرهنگی است که دولت‌ها مکلف به تأمین آن برای افراد جامعه می‌باشند. حق آموزش عبارت از فراگیری معلومات از طریق آموزش و پرورش ابتدایی، عمومی و تخصص‌های علمی و کاربردی است (هاشمی، ۱۳۸۴: ۵۰۰).

در قسمت ۱ بند ۳ مصوبه چهارم و پنجم جلسه شورای عالی برنامه‌ریزی علوم پزشکی وزارت بهداشت آمده است که پرداخت شهریه در مقطع دکتری توسط داوطلبی که در مقطع کارشناسی از آموزش رایگان برخوردار بوده است، الزامی است. با ورود دیوان به این قضیه و شکایت مطرح‌شده، به موجب رأی شماره ۷۳۴ مورخ ۹۲/۰۱/۳۰ مقرر مذکور مغایر ماده ۷ لایحه قانونی اصلاح مواد ۸ و ۷ قانون تأمین وسایل و امکانات تحصیل اطفال و جوانان ایرانی مصوب ۱۳۵۸ و ماده ۴ قانون تنظیم بخشی از مقررات مالی دولت شناخته‌شده و حکم به ابطال آن صادر می‌شود.

با این وصف ملاحظه می‌شود دیوان عدالت اداری با استفاده از ابزار نظارت قضایی خویش و با توجه به حقوق شناخته‌شده بشری در اصول قانون اساسی و همچنین قوانین موضوعه موجبات رعایت این حقوق توسط دستگاه‌های اجرایی و هیأت حاکمه را فراهم می‌آورد.

۱۰. نتیجه

حقوق بشر، نظام برتر و ارزشمند و شکل تکامل‌یافته و مدرن حقوق طبیعی است که از چهار اصل بنیادین «اصل حیثیت و منزلت انسانی»، «اصل آزادی»، «اصل برابری» و «اصل برادری» تشکیل شده و دیگر اصول و حقوق مطرح‌شده در اسناد حقوق بشری زیرمجموعه اصول مزبورند. از سوی دیگر حقوق اداری که زیرشاخه حقوق عمومی و تعریف‌شده در قانون اساسی هر نظام سیاسی است و در مقایسه با سایر گرایش‌های حقوق، گرایش نوپا و جدیدی است، به تنظیم روابط دستگاه اداری و سازمان‌های دولتی با افراد و شهروندان می‌پردازد. با ملاحظه قوانین اساسی کشورهای انگلستان، استرالیا و ایران و همچنین

قوانین موضوعه حقوق اداری آنها می‌توان نظاره‌گر وجود اصول بنیادین حقوق بشری بود که می‌بایست نظام مدیریتی از آنها تبعیت کند و رعایت این اصول را سرلوحه روابط خود با شهروندان قرار دهد. تحولات اخیر در خصوص وظایف و عملکرد دولت‌ها در عرصه اجتماعی و استفاده آنها از امتیازات عمومی به‌منظور «پیشبرد نظم عمومی و خدمات اجتماعی» سبب نقض موازین حقوق بشری در حوزه نظام حقوق اداری شده است که نظام حقوق اداری کشورهای مورد بررسی نیز از این قاعده مستثنا نیستند. بنابراین ضرورت حمایت و صیانت از این اصول می‌طلبد که از طریق مطالعه سیستم رسیدگی قضایی اداری به تأثیرپذیری دادرسی اداری از موازین حقوق بشری پرداخت.

بررسی پیشرفت‌های صورت‌گرفته در انگلستان و استرالیا نشان‌دهنده دو رویکرد کاملاً متفاوت در زمینه تعامل حقوق اداری و حقوق بشر است. در مجموع تحلیل عملکرد دادگاه گلیسون (دادگاه عالی استرالیا) نمایانگر رویکرد متعارض سیستم قانونی این کشور با مسئله حقوق بشر و گفتمان‌های حقوقی بین‌المللی و فراملی است. این دادگاه به‌صورت عامدانه به روش‌شناسی گذشتگان خود بازگشته و تأکید بر قانون‌گرایی را به‌عنوان مبنای عمل برگزیده است.

از سوی دیگر، بررسی پیشرفت‌های صورت‌گرفته در انگلستان در همان دوره زمانی تصویر بسیار متفاوتی را نشان می‌دهد. ظهور بحث حقوق بشر به حیطه حقوق اداری به‌صورت اخص بعد از تصویب قانون حقوق بشر مصوب ۱۹۹۸ و استفاده از آزمون‌هایی چون آزمون تناسب به ایجاد موقعیتی منجر شده که در آن درخواست‌های بیشتری دال بر نفوذ هرچه بیشتر بحث حقوق بشر در حقوق اداری طرح می‌شود. این رویکرد، که مورد حمایت برخی حقوق‌دانان مشهور حقوق اداری این کشور است.

در ایران از آنجا که نظام حقوقی آن برگرفته از اصول و مبانی فقه اسلامی است، اما از نظر ساختار نظام سیاسی نگاهی به نظام‌های حقوقی کشورهای اروپایی نیز داشته است و وجود دیوان عدالت اداری که نهاد ویژه نظارت قضایی در حقوق اداری است، هرچند ملاحظه اعمال حاکمیت قانون را داشته است، بالطبع رعایت برخی اصول و موازین حقوق بشری نهادینه‌شده در قوانین اساسی و قوانین موضوعه حقوق اداری را در دادرسی اداری خود لحاظ کرده است. اما با توجه به رویه قضایی دیوان عدالت اداری می‌توان این استنباط را کرد که بیشتر تمایل به قانون‌گرایی در خصوص رعایت اصول و قواعد حقوق بشری داشته و هرچند در عمل به این حقوق توجهی شده است، اما خارج از قواعد حاکم در قوانین اساسی و موضوعه اقدام مؤثری انجام نپذیرفته و مستقلاً به حقوق بشر پرداخته نشده است.

شاید بتوان نتایج تحلیل حاصل را به‌صورت یک رابطه خطی بین حقوق بشر و حقوق اداری بیان کرد. بر این اساس، حوزه قضایی انگلستان در فرایند خالص‌سازی خود قرار دارد و در آستانه تلفیق الگوی

عمومی حقوق بشر با رسیدگی قضایی در حیطة حقوق اداری است. از سوی دیگر استرالیا، ممکن است به مسیر شکل‌گرای قضایی محض پیشین بازگردد. تصویر محتمل دیگری که وجود دارد این است که بدانیم این دو حوزه قضایی به‌رغم ارتباط‌های تاریخی مستقل از هم هستند و می‌توان آنها را به‌عنوان دو حوزه متفاوت از حوزه‌های قضایی به‌شمار آورد و در رسیدگی قضایی حقوق اداری ایران موازین حقوق بشری تأثیر مستقیمی بر تصمیمات قضایی نداشته است، لیکن بطور غیرمستقیم و با توجه به اصول مندرج در قانون اساسی و قوانین موضوعه مورد توجه نظام قضایی بوده است.

منابع

۱. فارسی

الف) کتاب‌ها

۱. بخشایشی اردستانی، احمد (۱۳۹۵). *اصول علم سیاست*. چ چهارم، تهران: آوای نور.
۲. دوْمیشل، آندره و لالومی‌یر، پی‌یر (۱۳۷۶). *حقوق عمومی*. ترجمه ابوالفضل قاضی شریعت‌پناهی، چ اول، تهران: دادگستر.
۳. رفیعی، محمدتقی (۱۳۹۰). *حقوق تطبیقی*. چ اول، تهران: مجد.
۴. زوایگرت، کنارد و کوتس، هاین (۱۳۹۳). *درآمدی بر حقوق تطبیقی*. ترجمه الیاس نوعی و محمد نوعی، چ اول، تهران: مجد.
۵. ساکت، محمدحسین (۱۳۸۸). *حقوق‌شناسی؛ دیباچه‌ای بر دانش حقوق*. چ اول، تهران: ثالث.
۶. شمعی، محمد (۱۳۹۶). *حقوق اداری تطبیقی*. چ اول، تهران: کاوشیار.
۷. طباطبایی مومنی، منوچهر (۱۳۷۲). *حقوق اداری*. چ اول، تهران: سمت.
۸. گرجی ازندریانی، علی‌اکبر (۱۳۹۵). *در تکاپوی حقوق اساسی*. چ اول، تهران: جنگل.
۹. نقیب‌زاده، احمد (۱۳۹۳). *سیاست و حکومت در اروپا (انگلستان، فرانسه، آلمان و ایتالیا)*. چ دوازدهم، تهران: سمت.
۱۰. وینسنت، اندرو (۱۳۹۵). *نظریه‌های دولت*. ترجمه حسین بشیریه، چ چهارم، تهران: نی.
۱۱. هاشمی، سید محمد (۱۳۸۴). *حقوق بشر و آزادی‌های اساسی*. تهران: میزان.
۱۲. هداوند، مهدی و دیگران (۱۳۸۹). *آیین‌های تصمیم‌گیری در حقوق اداری*. تهران: خرسندی.
۱۳. هیوود، اندور (۱۳۹۷). *مفاهیم کلیدی در علم سیاست*. ترجمه حسن سعید کلاهی و عباس کاردان، چ اول، تهران: علمی و فرهنگی.

ب) مقالات

۱۴. آقایی طوقی، مسلم بررسی تطبیقی نظام عدالت اداری در آفریقای جنوبی و ایران. *نشریه حقوق اساسی*،

تهران: جنگل جاودانه، ۵ (۹)، ۵۷-۷۰.

۱۵. باقری خوزانی، محمدحسین (۱۳۸۷). درآمدی بر چالش‌های فراروی دولت جمهوری اسلامی ایران در عصر جهانی شدن. فصلنامه مطالعات اسلامی، تهران، ۱ (۲)، ۱۲۱-۱۴۳.

۱۶. مارتی، می ری دلماس (۱۳۷۸). جهانی شدن حقوق-فرصت‌ها و خطرات. ترجمه اردشیر امیر ارجمند، مجله حقوقی دفتر خدمات حقوقی بین‌المللی، تهران، ۲۴، ۱۲۱-۱۴۸.

۱۷. ویژه، محمدرضا (۱۳۸۳). مفهوم اصل برابری در حقوق عمومی نوین. نشریه حقوق اساسی، تهران، ۲، ۲۱۳-۲۵۲.

۲. انگلیسی

A) Books

1. A. Wade H.W.R. & Forsyth C.F. (2004). *Administrative Law*. 9th ed. Oxford University Press.
2. Aronson M., B. Dyer and M. Groves. (2004). *Judicial Review of Administrative Action* (3rd ed).
3. Bayne P. (2007). *The Human Rights Act 2004 (ACT) and Administrative Law: A Preliminary View* 52 AIAL Forum 3. citing *Walton v Gardiner* (1993). 177 CLR 378.
4. Beatty D. (2004). *The Ultimate Rule of Law* (Oxford: Oxford University Press) 144.
5. Dicey A. (1959). *Introduction to the Study of the Law of the Constitution* (10th ed. MacMillan. London.), pp 187ff. Diceyan model of rule of law.
6. Dyzenhaus D. (1997). *The Politics of Deference: Judicial Review and Democracy* in M. Taggart (ed.). *The Province of Administrative Law* (Hart). M. Hunt. 'Reshaping Constitutionalism' in J. Morison, K. McEvoy and G. Anthony (eds). *Judges*. (2007). *Transition and Human Rights* (Oxford).
7. Dyzenhaus D. (2005). *The Rule of (Administrative) Law in International Law* 68. *Law & Contemporary Problems* 127.
8. Dyzenhaus D.M. Hunt and M. Taggart (2001). *The Principle of Legality in Administrative Law: Internationalisation and Constitutionalisation*. 1 *Oxford University Commonwealth Law Journal* 5.
9. Glenn H.P. (2005). *On Common Laws* (Oxford: Oxford University Press). See also Lauren Benton. *Law and Colonial Cultures: Legal Regimes in World History. 1400-1900* (Cambridge: Cambridge).
10. Goldworthy J. (2006). *Australia: Devotion to Legalism* in J. Goldworthy (ed). *Interpreting Constitutions: A comparative Study* (Oxford: Oxford University Press) 155 & 133.
11. Griffith J.A.G. (1955). 'Administrative Discretion and the Courts – the Better Part of Valour'. 18 *MLR* 159-163.
12. Harlow C. (2006). *Global Administrative Law: The Quest for Principles and Values*. 17 *EJIL* 187- 209.
13. Held D. (2004). *Democracy and the Global Order: From the Modern State to Cosmopolitan Governance* Cambridge:
14. Heydon D. (2003). *Judicial Activism and the Death of the Rule of Law*. 47 *Quadrant* 9.

- 13-14. This address is also published in: 23 Australian Bar Review 1.
15. Ignatieff M. (2001). *Human Rights as Politics and Idolatory* .(Princeton University Press) 53.
16. Jowell J. (2000). *Beyond the Rule of Law: Towards Constitutional Judicial Review*. PL 671.
17. Knop K.(2000). *Here and There: International Law in Domestic Courts*.32 New York University Journal of International Law and Politics 501.
18. Kukathas Cf C.(2003). *The Liberal Archipelago: A Theory of Diversity and Freedom* (Oxford: Oxford University Press)
19. Luhmann N. Die Weltgesellschaft (1971). 57 Archiv für Rechts und Sozialphilosophie 21.
20. Mason Sir A. (2003). *The Centenary of the High Court of Australia*. 5 Constitutional Law and Policy Review 41- 45.
21. McCrudden C. (2000). *A Common Law of Human Rights? Transnational Judicial Conversations on Constitutional Rights*. 20 OJLS 499. Cf the idea of judicial globalization: A-M Slaughter. Judicial Globalization 40 Virginia Journal of International Law 1102. Justice L. Heureux-Dubé. The Importance of Dialogue. Globalization and the International Impact of the Rehnquist Court. (1998) 34 Tulsa Law Journal 15.
22. Miles J.(1998). *Standing under the Human Rights Act*. Theories of Rights Enforcement and the Nature of Public Law Adjudication) CLJ 133.
23. Poole T. (2009). *The Reformation of English Administrative Law*. 68 Cambridge Law Journal (forthcoming).
24. Saul B. (2007). *Australian Administrative Law: The Human Rights Dimension*. in Groves M and Lee HP (eds) *Australian Administrative Law: Fundamentals. Principles and Doctrines* (Cambridge University Press. Melbourne) p 50.
25. Simpson W.B. *Human Rights and the End of Empire: Britain and the Genesis of the European Convention*.
26. Wheeler F. and J. Williams. (2007). x (ed.). *Judicial Activism in Common Law Supreme Courts* (Oxford: Oxford University Press).

B) Articles

27. Doyle J. (1996). mplications of Judicial Law-Making. in C. Saunders (ed.). *Courts of Final Jurisdiction: The Mason court in Australia* (Sydney: Federation Press) 83-96.
28. Hunt, M. (2003). Sovereignty's Blight: Why Contemporary Public Law Needs the Concept of . Due Deference in N. Bamforth and P. Leyland (eds), *Public Law in a Multi-Layered Constitution* (Hart) 1-304.
29. Stern, K. (2007). Substantive Fairness in UK and Australian Law. 29 *Australian Bar Review* 138-158.
30. Oliver D. (1999). The Underlying Values of Public and Private Law. in Taggart M (ed), *The Province of Administrative Law* (Hart, Oxford) p 223.